

بررسی انسان‌شناختی تحولات مربوط به مرزهای قومی در یکی از مناطق روستایی شمال ایران

محدثه محب‌حسینی*

چکیده

یکی از مفاهیم مغالطه‌آمیز در انسان‌شناسی عامه مفهوم «قوم» و «مرزهای قومی» است. طی سال‌های گذشته به دلیل شرایط نوین اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که ناشی از صنعتی شدن، سوادآموزی، مهاجرت و جهانی شدن است، عناصر تشکیل‌دهنده این مفاهیم دچار دگرگونی شده است و به تحولاتی در مرزهای تفکیک‌کننده گروه‌ها و اقشار اجتماعی انجامیده‌اند.

در این مقاله که نتیجه مطالعه‌ای انسان‌شناختی در یکی از مناطق روستایی شمال ایران است، محقق با اتخاذ یک دیدگاه کاربردی در حوزه‌های انسان‌شناسی عامه و انسان‌شناسی عملی، تحولات مرزهای قومی را در بین دو گروه قومی ساکن در این منطقه به معرض نمایش می‌گذارد. مقاله با طرح چارچوب نظری موضوع آغاز می‌شود و پس از تعریف مفاهیم قوم، هویت و مرزهای قومی، تصویری از عناصر تشکیل‌دهنده هویت که تعیین‌کننده مرزهای قومی بین این دو گروه است، نشان داده شده، سپس تحولات این عناصر با تأکید بر عوامل اقتصادی-اجتماعی جامعه ایرانی از نیمه دوم قرن بیستم تا دوره معاصر مورد تحلیل و تبیین قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: قوم، هویت، تعلق قومی، مرزهای قومی، کلیشه‌های قومی، انسان‌شناسی عامه، گیل‌ها، گالش‌ها، گیلان، قاسم‌آباد.

* استادیار پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فن‌آوری - کمیسیون ملی یونسکو.

نامه انسان‌شناسی، سال سوم، شماره ۶، ۱۳۸۳، ص. ۱۱۷-۱۴۶

مقدمه و چارچوب نظری موضوع

هدف این مقاله بررسی تغییرات مرزهای قومی ساکنان یک جامعهٔ روستایی در شمال ایران (قاسم‌آباد) است که به «گیل‌ها» و «گالش‌ها» موسومند. در این منطقه که دارای ویژگی چندفرهنگی و چندقومی است، طی ۵۰ سال گذشته به دلیل برخی از سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و اجتماعی تحولاتی در رفتارها و عادات فرهنگی، حرفه‌ای و زبانی این دو گروه که متمایزکنندهٔ آن‌ها بود، ایجاد شده است که منجر به تغییراتی در سازمان اجتماعی آن‌ها گردیده است. در این پژوهش با بررسی کاربردی نظرات مربوط به قومیت در حوزهٔ انسان‌شناسی عامه و انسان‌شناسی اجتماعی، تلاش خواهد شد منشأ و علل این تغییرات مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. داده‌هایی که در این‌جا مورد استناد قرار خواهند گرفت، براساس مشاهدات میدانی انسان‌شناسان ایرانی و فرانسوی و نیز مطالعات میدانی نگارنده طی ۱۴ سال گذشته در منطقه جمع‌آوری شده است. در سال ۱۳۶۹ زمانی که نگارنده اولین کار میدانی را در منطقه شروع کرده است با تفکیک اکید قومی این دو گروه مواجه شده است. به طوری که گیل‌ها خود را برتر از گالش‌ها دانسته و در مورد ارتباط با آن‌ها می‌گفتند: «تار ابریشم یا موی بز تانمی خورد». در این‌جا تار ابریشم سمبل فعالیت گروه گیل‌ها بود که در آن زمان به ابریشم‌کاری می‌پرداختند و موی بز سمبل فعالیت گالش‌ها بود که به دامداری می‌پرداختند. در سال ۱۳۸۱ زمانی که نگارنده مجدداً به منظور بررسی تغییرات فرهنگی - اجتماعی این جامعه وارد منطقه شد، دریافت که گیل‌ها گالش‌ها را مانند گروه «خودی» می‌پندارند. نکتهٔ اصلی این است که چرا و چگونه باورها و کلیشه‌های عامیانه در ارتباط با گروه گالش‌ها در قاسم‌آباد تحول یافته است؟ این موضوع سؤالات زیر را مطرح می‌سازد:

- واحدهای مرجع قومی گیل‌ها و گالش‌ها در قاسم‌آباد چیست؟
- چه عناصری مرزهای قومی این دو گروه را تشکیل می‌دهند؟
- آیا ارتباطی بین نوآوری‌های فنی و تغییر عناصر هویتی گیل‌ها و گالش‌ها وجود

دارد؟

پاسخ به این سؤالات مستلزم روشن ساختن مفاهیم قوم^۱، هویت^۲، مرزهای قومی^۳ و نیز بررسی روابط اجتماعی این دو گروه است که زایندهٔ شرایط تاریخی، اقتصادی و اجتماعی این جامعه از نیمه دوم قرن بیستم تا امروز است.

1. ethnic

2. identity

3. ethnic boundaries

در هر صورت این دو گروه دارای یک هویت جمعی^۱ هستند که براساس ملیت^۲، مذهب^۳ و منطقه شکل گرفته است. آن‌ها مسلمان و شیعه بوده و از هویت مذهبی مشترکی برخوردارند. آن‌ها ایرانی‌اند و در منطقه جنوب دریای خزر ساکن هستند. بنابراین هویت ملی و منطقه‌ای مشترک دارند، اما تمایز و تفکیک بین آن‌ها از طریق عناصر هویتی دیگر آشکار می‌شود. به نظر دوره^۴ هویت فرهنگی^۵ همان معنی و مفهوم هویت قومی^۶ را ندارد. هویت فرهنگی که بر روی فرهنگ بنیادگذاری شده، ثابت و پایدار است و خود را از طریق زبان، شیوهٔ معیشت، هنجارها و ارزش‌های فرهنگی نشان می‌دهد. اما هویت قومی کاربردی است و براساس طبقه‌بندی‌هایی که نظم فرهنگی ندارند، مانند ظاهر جسمانی و ویژگی‌های نژادی شکل گرفته است (Dorais in Buijs, 2004: 4).

در این پژوهش تلاش ما بر این است که به‌طور کاربردی نقطه‌نظرات انسان‌شناسان در ارتباط با دو گروه گیل و گالش به معرض آزمون گذاشته شود و تحولات مربوط به مرزهای قومی در این جامعهٔ روستایی با تکیه بر داده‌های عینی مورد تبیین قرار گیرد.

قومیت، هویت، تعلق قومی

واژهٔ قوم از دو بعد مفهومی برخوردار است: یک بعد علمی که از طریق توصیف نظری انسان‌شناسی مشخص می‌شود و دیگری بعد عامه که از طریق گرایش‌ها و باورهای اعضای جامعه نسبت به یکدیگر شکل می‌گیرد. در واقع این واژه به‌دلیل چندگانگی برداشت‌های مفهومی و ناپایداری عناصر تشکیل دهنده، یک مفهوم بحث‌برانگیز در انسان‌شناسی است. به نظر ا. س. تایلر، قوم یک مجموعه زبانی، فرهنگی و قلمرویی در یک حوزه مشخص را می‌رساند (Taylor, 1991: 242-244). «در انسان‌شناسی معاصر، قوم به‌عنوان یک گروه انسانی تعریف می‌شود که از طریق فرهنگ و زبان مشترک مشخص می‌شوند و به تاریخ و قلمرو مشترک ارجاع دارند (Geraud, and al. 2000: 63).

مارتینیلو به موضوع قومیت در دو سطح می‌نگرد: سطح فردی یا خرد اجتماعی و سطح جمعی یا کلان اجتماعی (Martiniello, 1995: 21-24). در سطح اول این مفهوم از یک بعد موضوعی برخوردار است که احساس تعلق به یک گروه قومی را می‌رساند. اما در سطح جمعی، این واژه فرآیند تعیین افراد به یک هویت قومی را می‌رساند که آن‌ها را به یک موقعیت اجتماعی

1. collective identity

2. nation

3. religion

4. Dorais

5. cultural identity

6. ethnic identity

بنا به تعلقشان به یک مقوله قومی متناسب می‌سازد.

ژان پییر دیگر دو مفهوم را در واژه هویت از یکدیگر متمایز می‌سازد: یکی مفهوم عینی^۱ که مستقل از آگاهی و دخالت عاملان اجتماعی است که این مفهوم همان حوزه و قلمرو کار مردم‌شناس است... و دیگری مفهوم ذهنی^۲ که با قبلی متفاوت است و ماهیت خود را در برداشتی که عاملان اجتماعی از یکدیگر دارند، نشان می‌دهد. (Digard 1988: 11).

در نهایت، کریستیان برومبرژه^۳ کلیه نظریات ارائه شده در این حوزه را در چهار مقوله طبقه‌بندی می‌کند:

۱. رهیافت جوهرگرایی که تأکید بر ترکیب جامع و ویژگی‌هایی دارد که مبنای هویت گروه را تشکیل می‌دهند.

۲. رهیافت جامعه‌شناختی که قوم را از طریق ارتباطات هم‌بسته و ثابت در طی زمان تعریف می‌کند که مستلزم وفاداری اعضای آن به هنجارها، سنت‌ها و تقاضاهای گروه است.

۳. رهیافت رفتارگرایی و فرهنگ‌گرایی که بر مکانیسم‌های یادگیری قواعد و ویژه رفتاری (فرهنگ‌یابی) تأکید دارد که شخصیت قومی را تشکیل می‌دهد.

۴. رهیافت انسان‌شناسی عامه که بر مکانیسم‌های نمادین تأکید دارد که از تفاوت‌گذاری بین «ما» و «دیگران» ناشی می‌شود (Bromberger 1988: 89).

درواقع، «قوم» یک مفهوم عینی است و یک مرزبندی حوزه مشاهده را ارائه می‌دهد که ما را به کشف مناسبات علی تمایزات اجتماعی - فرهنگی اعضای جامعه هدایت می‌نماید. این مفهوم یک شاخص چندبعدی است و شامل زبان، مذهب، سرزمین، فعالیت، ویژگی‌های جسمانی، عادات غذایی (فرهنگ تغذیه) و پوشاکی (لباس) می‌شود. این عوامل احساس تعلق به یک هویت را شکل می‌دهند. هر هویت از طریق یک فرآیند مشابه‌سازی و تفاوت‌گذاری شکل می‌گیرد که دو تعلق را می‌آفریند:

— اول «ما» یا «خود»، که گروه مرجع افراد است و افراد خود را به آن متناسب می‌سازند.

— دوم «آن‌ها» یا «دیگران»، که یک گروه خارجی است که از طریق برخی ویژگی‌های فرهنگی

و اجتماعی مشخص می‌شود.

هر فرد به وسیله هویت‌های متعددی مشخص می‌شود که از محیط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی وی مشتق شده است. هر فرد دارای احساس تعلق به یک گروه حرفه‌ای، به یک گروه

1. objective

2. subjective

3. Bromberger

اجتماعی و به یک گروه قومی است، این عناصر متفاوت در یک هویت مرکب با یکدیگر ادغام می‌شوند که به وی امکان می‌دهد نقشی را مانند یک عامل در مناسبات اجتماعی ایفا کند. تحقیق پ. ه. استال^۱ در منطقه بالکان ایده چندگانگی هویت‌ها را تأیید می‌کند. وی می‌نویسد: «در نزد روستاییان این منطقه هویت دارای اشکال متعددی براساس موقعیت‌های متفاوت است... ویژگی چندگانه و متغیر هویت، مستقیماً از مناسبت بین کسی که مورد داوری قرار می‌گیرد و کسی که آن را مورد داوری و ارزشیابی قرار می‌دهد، ناشی می‌شود» (Stahl 1977: 302-303). همان‌گونه که ای. اوری‌وال^۲ اشاره کرده است: «هویت دارای یک ویژگی متحول براساس عصر و زمینه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. در شرایط متفاوت هر فرد براساس یکی از جنبه‌های هویتی، زبان، لباس، مذهب و غیره مشخص می‌شود. (Orywall 1988: 35).

چنین تعاریف چندگانه‌ای از مفاهیم قومیت و هویت ما را به دو سطح از تحلیل سوق می‌دهد که از طریق دو مکانیسم در جامعه جریان می‌یابند:

۱. مکانیسم عینی که بر تفاوت‌هایی که سطح کلان تحلیل را تشکیل می‌دهند، پایه‌گذاری شده است.
۲. مکانیسم ذهنی که مبتنی بر تفاوت‌هایی است که بین گروه «خودی» و گروه‌های «دیگر» شکل گرفته است. این مورد، سطح خرد تحلیل، یعنی سطح فرد است.

این دو سطح در جامعه از طریق مرزهایی که گروه‌های متفاوت قومی را از هم متمایز می‌سازند، شکل می‌گیرند.

آنچه که از واژه «مرزهای قومی» استنباط می‌شود، حدودی است که گروه‌های متفاوت قومی را در سطح جامعه از یکدیگر متمایز می‌سازد. در ادبیات انسان‌شناختی، همه نویسندگان به فردریک بارث^۳ استناد می‌کنند. وی مفهوم گروه قومی را با توجه به چهار عنصر از یکدیگر مشخص می‌سازد: تشابهات زیست‌شناسی، ارزش‌های فرهنگی مشترک، زبان و تعلق قومی (Barth 1969: 10). به نظر بارث این عناصر فقط نوعی تفاوت فرهنگی نیستند که گروه‌های متفاوت اجتماعی را از یکدیگر متمایز می‌سازند، بلکه آن‌ها نوعی از سازمان اجتماعی را برای هر گروه تشکیل می‌دهند که بر مناسبات اجتماعی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. می‌توان مفهوم مرزهای قومی را از دو جنبه مورد مطالعه قرار داد:

1. Stahl
3. Barth

2. Orywall

۱. جنبه داخلی که مفهوم تشابهات فرهنگی بین اعضای یک گروه را دارد که هویت «ما» را تشکیل می‌دهند.
۲. جنبه خارجی که دلالت بر تفاوت‌های فرهنگی گروه‌های اجتماعی در ارتباط متقابل با یکدیگر را دارد.

درواقع این مرزها تشابهات یا تفاوت‌های فرهنگی بین عاملان متفاوت اجتماعی را مشخص می‌سازند و از طریق نشانه‌های هویتی در سطح جامعه آشکار می‌شوند، هنگامی که هر گروه اجتماعی، گروه دیگر را براساس مجموعه‌ای از تفاوت‌ها تعریف می‌کند و براساس آن مناسبات اجتماعی را شکل می‌دهد. بعد از فردریک بارث، کارهای انسان‌شناسی در این حوزه در دو قلمرو توسعه یافته است:

الف) برخی از نویسندگان مفهوم قوم را براساس برخی از عناصر تشکیل‌دهنده آن: شیوه معیشت، مذهب، سرزمین و زبان تعریف می‌کنند؛ ب) گروهی دیگر برای تشریح واژه قوم تشابهات و تفاوت‌های فرهنگی را تفسیر می‌کنند. (Zenner, 1996: 393; Geraud, and al. 2000: 71; Gossiaux, 1997: 332; Taylor, 2000: 242) نفوذپذیری گروه‌های قومی (به عبارت دیگر مرزهای قومی) دارد، شرایط اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه است. طی ۵۰ سال گذشته به دلیل صنعتی شدن، سوادآموزی، مهاجرت و جهانی شدن، این شرایط به‌طور تدریجی دگرگون شده و جوامع به طرف همگونگی اجتماعی و فرهنگی پیش می‌روند.

درواقع مفاهیم قوم، هویت، تعلق قومی و مرزهای قومی عناصر تشکیل‌دهنده یک مجموعه یکپارچه هستند که ویژگی‌های ابهام‌آمیز آن‌ها مانع از ارائه یک تعریف دقیق و واحد می‌شوند. بنابراین باید این عناصر را در زمین تحقیق مورد مطالعه قواز داد. در این جا، در ابتدا منطقه مورد بررسی را معرفی کرده و ویژگی‌های فرهنگی-اجتماعی ساکنان آن را که براساس گروه‌های متفاوت قومی شکل گرفته است، شرح خواهیم داد. پس از آن عناصر هویتی «گیل‌ها» و «گالش‌ها» را برشمرده و با دیدی تطبیقی به بررسی تحولات این عناصر طی نیم قرن گذشته خواهیم پرداخت.

منطقه مورد بررسی: جامعه‌ای چندفرهنگی و چندقومی

قاسم‌آباد در ۲۰ کیلومتری جنوب شهرستان رودسر در استان گیلان قرار گرفته و شامل هفت روستاست: بالامحله قاسم‌آباد، پایین محله قاسم‌آباد، بندین قاسم‌آباد، توسکامحله قاسم‌آباد،

خانسر، ملک‌میان و قاسم‌آباد سفلی. در سال ۱۳۸۰ جمعیت این منطقه ۷۱۹۵ نفر، شامل ۳۵۷۶ مرد و ۳۶۱۹ نفر زن، بوده است که در پهنه‌ای به وسعت ۲۱ کیلومتر مربع زندگی می‌کنند. اقتصاد این منطقه براساس سه منبع پایه گذاری شده است:

الف: کشاورزی چندمحصولی شامل برنج، چای و درختان میوه.

ب: دامپروری و پرورش کرم ابریشم.

ج: صنایع دستی: تولید نمد، چادرشب و قالی.

ساکتاران این منطقه به شکار و صید نیز برای مصرف خانواده می‌پردازند.

فعالیت‌های کشاورزی و دامداری مردم این منطقه براساس دو نظم استوار شده است: اقلیمی و اجتماعی. فنی که از طریق ایجاد توازن و تعادل در بین بخش‌های متعدد تحقق یافته‌اند. گروه‌های قومی متعدد محیط اجتماعی این منطقه را تشکیل می‌دهند که می‌توان آن‌ها را در دو دسته طبقه‌بندی کرد:

— بومیان منطقه: کشاورزان (گیل‌ها) و دامداران (گالش‌ها).

— گروه‌های مهاجر: نمدمالان، کوهپایه‌نشینان، ترک‌ها، افغان‌ها و کردهای عراقی.

چند نکته از انسان‌شناسی قوم‌شناختی

همان‌گونه که اشاره شد، واژه «قوم» از دو مفهوم برخوردار است: یکی علمی و دیگری عامه، کلیشه‌های قومی یکی از ابزارهای شناخت مفهوم عامه واژه «قومیت» است. این کلمه (کلیشه)^۱ از دو بخش تشکیل شده است: Stéréo یونانی که به معنی «ثابت» و «محکم» است و type که به معنی «ترکیب» و «ویژگی» است. کدیبه^۲ کلیشه را چنین تعریف می‌کند: «یک معرفی ساده و افراطی از خود و دیگران که در زمینه‌های متفاوت بازسازی شده است. در حالی که این پیش‌داوری با یک گرایش منفی نسبت به گروه‌های متفاوت اجتماعی همراه است». (Codier 1999: 505). در واقع، کلیشه‌ها یکی از عناصر درک و شناخت نمادهای اجتماعی‌اند که امکان بررسی دیدگاه‌ها و ادراکات گروه‌های متفاوت اجتماعی را نسبت به یکدیگر فراهم می‌سازند. ادوارد^۳ و اندرو^۴ با تأکید بر جنبه منفی کلیشه‌های قومی بر مقاومت آن‌ها در مقابل تغییرات تأکید می‌کنند: (Edward and Andrew 1999: 843). در این تحقیق، کلیشه‌های قومی به عنوان ادراکات یا قضاوت‌هایی تعریف می‌شوند که از طریق سنت بین گروه‌های متفاوت اجتماعی در ارتباط با دیگران وجود داشته و سینه به سینه انتقال یافته‌اند.

1. stéréotype
3. Edward

2. Codier
4. Andrew

واژه «گیل» که به کشاورزان استان گیلان و نیز قاسم‌آباد اطلاق می‌شود برگرفته از سه عنصر است:

۱. قلمرو: این کلمه اشاره به استان گیلان دارد که قلمرو خاص زندگی این گروه است.
۲. زبان: افرادی که با گویش گیلکی که از زبان‌های خزری مشتق شده است، صحبت می‌کنند. زبان خزری اکنون در میان سه میلیون نفر در استان گیلان رواج دارد و شامل سه گویش است: رشتی، گیلکی لاهیجانی و گیلکی گالشی (Stilo, 2001: 660; Bazin and Bremberger, 1982: 130). کشاورزان این منطقه به گویش گیلکی لاهیجانی و دامداران به گویش گیلکی گالشی، ترک‌ها به گویش شاهسون و کردهای عراقی به زبان کردی صحبت می‌کنند.
۳. فعالیت: گروهی که به کار کشاورزی و پرورش کرم ابریشم می‌پردازند، گیل خوانده می‌شوند. این دو فعالیت، متمایزکننده گیل‌ها از سایر ساکنان استان گیلان نظیر گالش‌ها، طالش‌ها، ترک‌ها و غیره است.

مفهوم مردمی واژه «گالش» از کفش‌های پلاستیکی که زنان سالخورده می‌پوشیدند، مشتق شده است. در فرانسه هم یک مفهوم نزدیک به معنی واژه گالش فارسی از واژه Galoche فرانسوی ارائه شده است (Robert, 1985: 805).

در استان گیلان این واژه مفهوم دامپرور را می‌دهد. طبق یک مطالعه میدانی که نگارنده مقاله در شهرهای مختلف گیلان در سال ۱۳۸۰ انجام داد، مشخص گردید که تمام واژگانی که ساکنان این استان در مورد گالش‌ها به کار می‌برند به مفهوم دامداری بستگی دارد، جدول زیر اصطلاحات متفاوت مربوط به این گروه را نشان می‌دهد:

جدول شماره ۱. اصطلاحات مربوط به گالش در استان گیلان

اصطلاح عامیانه	مفهوم واژگانی
گالش	کفش پلاستیکی
گاو-گالش	پرورش‌دهنده گاو
گاودار	نگهبان و پرورش‌دهنده گاو
گوسفند-گالش	پرورش‌دهنده دام‌های کوچک نظیر گوسفند و بز
گاو-گله‌بان	نگهبان دام‌های بزرگ
گوسفند گله‌بان	نگهبان گوسفند
سرگالش	رئیس گالش‌ها
کولام سالار	رئیس طویله، سرگالش

طبق مصاحبه‌هایی که با ریش‌سفیدان و اطلاع‌رسان‌ها در قاسم‌آباد انجام شد، مشخص گردید

که از زمان‌های گذشته در این منطقه، گیل‌ها (کشاورزان) واژه گالش را برای نشان دادن یک موقعیت اجتماعی پایین‌تر برای گروه‌های دامداران، به کار می‌بردند، بدون این‌که هیچ مبنای علمی داشته باشد.

نشانه‌های هویتی گیل‌ها و گالش‌ها

سؤال اصلی این است که آیا این دو گروه گیل و گالش قاسم‌آباد می‌توانند به‌عنوان دو قوم متفاوت مطرح شوند؟ موضوع اصلی تضاد بین مردم «بالا» و «پایین» است. به عبارت دیگر تضاد بین «کوهستان» و «دشت» که قلمروهای زندگی دامداران متحرک و کشاورزان یکجانشین است. کریستیان برومبِرژه در مطالعه‌ای که در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) در این منطقه انجام داده است آن‌ها را به‌عنوان دو گروه قومی متفاوت معرفی کرده است که براساس برخی از نشانه‌های هویتی مانند شیوه معیشت، لهجه و لباس از یکدیگر متمایز می‌شوند. (Bromberger, 1974: 11-12). نکته اساسی این است که آیا این نشانه‌های هویتی که

تعیین‌کننده مرزهای فرهنگی و رفتاری این دو گروه بود، در زمان حاضر نیز وجود دارد؟ برای مطالعه مرزهای قومی بین این دو گروه، لازم است برخی از عناصر که رفتارهای غذایی، پوشاکی و حرفه‌ای آن‌ها را تشکیل می‌دهد، مورد بررسی قرار گیرد. اما قبل از این‌که به تشریح آن‌ها بپردازیم لازم است ذکر شود که در یک جامعه در حال تحول و توسعه، نمی‌توان مرزهای اکید بین رفتارهای روزمره ساکنان یک منطقه پیدا کرد. نگارنده مقاله طی اقامت‌های متعدد در قاسم‌آباد و مشارکت در فعالیت‌های روزمره گیل‌ها و گالش‌ها این عناصر را در یک گروه نسبت به دیگری به‌صورت ملموس‌تر و قابل رویت‌تر مشاهده کرده است.

عناصر هویتی گالش‌ها (دامداران)

۱. زبان و گویش: دامداران به گویش گیلکی گالشی که یکی از شاخه‌های زبان گیلکی از زبان‌های رایج شمال غربی ایران است، تکلم می‌کنند. تفاوت گویش آن‌ها با گیل‌ها فقط در سطح تلفظ آن‌ها است. همچنین آن‌ها به زبان فارسی نیز که زبان مشترک شهروندان شهرهای رامسر، کلاچای، چابکسر و مهاجرین ترک، افغانی و کوهستان‌نشین است، صحبت می‌کنند.

۲. شغل: این مقوله اساساً روی دامداری پایه‌گذاری شده است که کلیه فعالیت‌های مربوط به دام‌ها مانند مراقبت، تغذیه، تولید فرآورده‌های شیری و پشم را در بر می‌گیرد. از آنجایی که درآمدهای عاید از دامداری برای تأمین زندگی آن‌ها کافی نیست، اکثر این دامداران به فعالیت‌های مکمل نظیر کار در باغ‌های مرکبات به‌عنوان کارگر کشاورزی، کارخانه‌های تولید

چای، یا کارخانه سیمان و غیره می‌پردازند.

۳. سازمان اجتماعی: جامعه دامداران قاسم‌آباد مانند سایر جوامع شبانی ایران و آسیای مرکزی بر یک سازمان اجتماعی عمودی بنا نهاده شده است که براساس دامداری شکل گرفته است (Digard, 1987: 13; Dupaigne 2000: 12). کمیت دام، موقعیت اجتماعی افراد را در یکی از این سه مقوله تعیین می‌کند:

- در رأس، مالکان بزرگ دام یا سرگالش‌ها هستند که از دام‌های خود توسط چوپانان بهره‌برداری می‌کنند. این افراد بیشترین دام‌های قاسم‌آباد را در اختیار دارند.
- در وسط، مالکان کوچک دام هستند که همه کارهای مربوط به مراقبت، نظارت و همراهی دام‌ها را به چراگاه‌ها، و تولید فرآورده‌های لبنی و پشم انجام می‌دهند.
- در پایین، چوپانان هستند که برخی دارای تعداد معدودی دام و برخی دیگر فاقد آن هستند.

آن‌ها از سوی مالکان بزرگ برای نظارت، تغذیه و مراقبت از دام‌ها در چراگاه‌ها و نیز تولید فرآورده‌های لبنی و پشم استخدام می‌شوند. مردم قاسم‌آباد از دو واژه برای نامیدن مالکان بزرگ دام استفاده می‌کنند: «سرگالش» که مفهوم رئیس گالش‌ها و دامداران را دارد و «کولام سالار» که به معنی رهبر یا رئیس طویله است. تملک دام نوعی اقتدار اجتماعی به سرگالش‌های این منطقه داده است. این اقتدار سازمان‌دهی شده نیست، فقط براساس نوعی میراث اجتماعی شکل گرفته است. آن‌ها این اقتدار را از پیشینیان خود به ارث برده‌اند. در بین جامعه دامداران قاسم‌آباد نوعی همبستگی اجتماعی جریان دارد که زائیده نظام دامداری است و از طریق سرگالش‌ها در جامعه دامداران اعمال می‌شود. همه دامداران به آن‌ها (سرگالش‌ها) احترام می‌گذارند و قبل از انجام هرگونه تصمیم‌گیری در ارتباط با جنبه‌های مختلف زندگی (ازدواج، خرید دام، زمین و غیره) با آنان مشورت می‌کنند. درواقع سرگالش‌ها نقشی حمایت‌کننده برای مالکان کوچک و چوپانان این منطقه دارند.

۴. سرزمین: دامداران ارتفاعات جواهر دشت را که در ۱۶۷۰ متری ارتفاعات البرز قرار گرفته است، قلمروی اصلی خود می‌پندارند. گالش‌هایی که دارای دام‌های کوچک مانند گوسفند و بز هستند حدود نه ماه از سال از اواسط فروردین تا آغاز آذر ماه در آن‌جا می‌مانند، اما دامداری که دارای گاو هستند از ماه اردیبهشت تا اوایل مهرماه در آن‌جا می‌مانند. طی اقامت در دشت آن‌ها در قاسم‌آباد زندگی می‌کنند و حدود ۶ الی نه ماه در آن ساکن هستند.

۵. مسکن: جابه‌جایی دامداران برای انتقال دام‌ها به چراگاه‌های کوهستانی آن‌ها را وادار به

داشتن دو نوع مسکن کرده است: آن‌ها دارای یک مسکن در قاسم‌آباد هستند، یعنی جایی که طی فصل‌های پاییز و زمستان در آن سکونت دارند. مسکن دیگری نیز در جواهردشت دارند که از بهار تا پایان تابستان زندگی می‌کنند.

۶. عادات غذایی: مبنای غذایی گالش‌ها یک نان ویژه به نام «کولاس» است که زنان در یک ماهی‌تابه بر روی آتش تهیه می‌کنند. این نان با فرآورده‌های لبنی مانند شیر، پنیر، ماست، کره، کشک و همراه گوشت گوسفند، گاو و پرندگان مصرف می‌شود. آن‌ها این مواد غذایی را سه‌بار در روز برای صبحانه، نهار و شام مصرف می‌کنند.

۷. لباس: افراد سالخورده هنوز لباس‌های قدیمی را می‌پوشند. بخش‌های مختلف لباس زنان شامل موارد زیر است: روسری (دستمال) پیشانی‌بند (متدیل، لابند)، پیراهن، شلوار گشاد با عرض ۷ متر (دراز تمبان)، جوراب پشمی (پشم جوراب)، کفش‌های پلاستیکی (گالش) پارچه دور کمر (چادر شب). قسمت‌های مختلف لباس مردان شامل موارد زیر است: کلاه پشمی (پشم کلاه)، پیراهن، شلوار پشمی (پشم چغا)، جوراب‌های پشمی (پشم جوراب)، و کفش‌هایی از پوست گاو (گالوش). علاوه بر این‌ها، گالش‌ها در کوهستان از دو نوع کت ضخیم استفاده می‌کنند: ۱. شولا که یک کت بلند پشمی است و هنگام خواب در شب مورد استفاده قرار می‌گیرد. ۲. کلاه‌گیر که در روزهای بارانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اما لباس‌های نسل‌های جدید دامداران مشابه لباس‌های مردم دیگر ایران در شهرها و روستاهاست.

۸. صنایع دستی: همه صنایع دستی گالش‌ها با استفاده از پشم تهیه می‌شود. هر سال بعد از چیدن پشم گوسفندان، زنان دامداران پشم‌ها را شسته، آن را حلاجی و ریسندگی می‌کنند، با آن‌ها جوراب‌های پشمی یا با دستگاه پاچال پارچه پشمی می‌بافند.

۹. واحد اندازه‌گیری کالاها: گالش‌ها برای توزین فرآورده‌های لبنی از واحد «من» که معادل ۸ کیلوگرم است، استفاده می‌کنند. اما برای مواد و کالاهای دیگر نظیر پشم، مرکبات و چای، آن‌ها از «کیلو» که معادل ۱۰۰۰ گرم است استفاده می‌کنند.

۱۰. اشیاء و فضاها: اشیای خانگی دامداران شامل نمد، تشک، لحاف و متکای پشمی، چرخ و دوک است که زنان برای حلاجی و ریسندگی پشم از آن استفاده می‌کنند، کوزه‌گرد که «دوشان» نامیده می‌شود و برای تهیه کره به کار می‌رود، اجاق گلی (کله) که زنان بر روی آن غذا و نان تهیه می‌کنند، نیز از اشیای ضروری زندگی روزمره آن‌هاست. همچنین در حیاط خانه‌های آنان ساقه‌های برنج که برای تغذیه گاوها به کار می‌رود و مدفوع دام‌هایی مانند گاو و گوسفند مشاهده می‌شود.



تصویر ۱. یک زن گالش با لباس سنتی (جواهردشت، مردادماه ۱۳۸۱).



تصویر ۲. یک چویان گالش باکت
بلند پشمی، شولا (جواهردشت،
مردادماه ۱۳۸۱).

عناصر هویتی گیل‌ها (کشاورزان)

۱. زبان: گیل‌های قاسم‌آباد به گویش گیلکی لاهیجانی و زبان فارسی صحبت می‌کنند. کاربرد زبان فارسی میان کشاورزان این منطقه به سه عامل سن، جنس و پایگاه اجتماعی-اقتصادی بستگی دارد:
سن: جوانان بیشتر از اشخاص سالخورده به زبان فارسی صحبت می‌کنند. سوادآموزی، استفاده از رسانه‌های جمعی نظیر رادیو و تلویزیون و توسعه مناسبات اجتماعی با شهرنشینان از عوامل تسهیل‌کننده این فرآیند بوده است.
جنس: مردان بیشتر از زنان به زبان فارسی صحبت می‌کنند. توسعه فعالیت‌های تجاری در زمینه محصولات کشاورزی و ارتباط با تاجران و واسطه‌های مناطق دیگر ایران منجر به این تفاوت شده است.
پایگاه اجتماعی-اقتصادی: طبق مشاهدات انجام شده در منطقه، غیر از گیل‌هایی که مشغول کشاورزی و دامداری‌اند، گروه‌های دیگر نظیر کارمندان، کارگران یا تاجران ترجیح می‌دهند که بیشتر به زبان فارسی صحبت کنند.
۲. شغل: برنج‌کاری، ابریشم‌کاری، کاشت چای، کاشت مرکبات، تجارت، زنبورداری، شکار و ماهیگیری برای مصرف خانوادگی.
۳. سازمان اجتماعی: سازمان اجتماعی کشاورزان قاسم‌آباد براساس مبادله کارهای کشاورزی در چارچوب «تکیل» شکل گرفته است. این همکاری در بین اعضای گروه خویشاوندی (برادر، خواهر، پسر عمو، دختر عمو، دایی، خاله، برادرزاده و خواهرزاده) و گروه همسایگان صورت می‌پذیرد و حوزه گسترده‌ای از فعالیت‌های کشاورزی از چیدن، نسا و برداشت برنج، چیدن برگ چای تا چیدن پرتقال را در بر می‌گیرد.
۴. سرزمین: تمام مناطق دشت گیلان.
۵. مسکن: گیل‌ها در خانه‌های دائمی زندگی می‌کنند. برخی از اوقات این خانه‌ها در محوطه‌های خانگی قرار گرفته که در چپر محصور شده است و برخی از اوقات مانند خانه‌های شهری توسط دیوار محصور گردیده است.
۶. عادات غذایی: مبنای غذای گیل‌ها برنج همراه با سبزیجات، صیفی‌جات (بادمجان، کدو، گوجه‌فرنگی) لوبیای سبز، زیتون و سبزیجات متفاوت (تره، جعفری، ریحان و...) است که زنان در باغچه‌های خانگی به‌عمل می‌آورند. این سبزیجات همراه با گوشت گاو، گوسفند، ماهی و پرندگان استفاده می‌شوند.
۷. لباس: لباس گیل‌های این منطقه تفاوت چندانی با لباس روستاییان سایر مناطق



تصویر ۳. یک خانواده گیل در حال چیدن برگ چای (قاسم‌آباد سفلی، خردادماه ۱۳۸۱).



تصویر ۴. یک زن گیل در حال بازگشت از شالیزار به همراه فرزند خود (بالامحله، اردیبهشت ۱۳۸۱).

ایران ندارد. زنان آن‌ها روسری، شلوار و یک پیراهن که تا روی زانو است بر تن می‌کنند، زنان جوان برخی از اوقات یک مانتو مشابه زنان شهری روی پیراهن بر تن می‌کنند. زنانی که در برنج‌زارها، باغ‌های چای و مرکبات فعالیت می‌کنند یک چادرشب به دور کمر خود می‌بندند.

لباس مردان مشابه لباس مردان سایر شهرهای ایران یا کشورهای غربی است. یک شلوار و یک پیراهن.

۸. صنایع دستی: همهٔ زنان گیل توسط دستگاه «پاچال» چادرشب می‌بافند که به منظور فروش یا مصرف خانگی تولید می‌شود. قبل از وارد شدن نخ‌های صنعتی به این منطقه، بافت چادرشب توسط نخ‌های ابریشمی صورت می‌پذیرفت که در خانه تهیه می‌شد.

۹. واحد اندازه‌گیری مساحت زمین‌های کشاورزی: گیل‌ها برای اندازه‌گیری مساحت برنج‌زارها از دو واحد استفاده می‌کنند: الف) «زن نشاست» معادل با ۷۰۰ متر مربع به معنی مساحتی است که یک زن می‌تواند از ساعت ۷ صبح تا ۷ شب به نشای آن بپردازد. ب) «درز» معادل ۸۰۰ متر مربع. اما برای اندازه‌گیری مساحت باغ‌ها از واحد «جریب» یا «هکتار» استفاده می‌شود که معادل ۱۰ هزار متر مربع است.

۱۰. واحد محاسبهٔ وزن کالاها: برای اندازه‌گیری وزن کالاها از سه واحد استفاده می‌شود: الف) کیلوگرم (۱۰۰۰ گرم)، ب) خروار (معادل ۱۵۰ کیلوگرم)، ج) تن (معادل ۱۰۰۰ کیلوگرم).

۱۱. اشیاء و فضاها: فضاهای هویتی کشاورزان شامل انبار برنج (کندوج)، شالیزار، باغ چای و مرکبات است. اشیایی که در این فضاها مشاهده می‌شوند ابزارهای کشاورزی مانند بیل‌ها، کج‌بیل‌ها و غیره هستند.

بررسی تحولات عناصر هویتی گالش‌ها

همهٔ عناصر تشکیل‌دهندهٔ هویت از بار ارزشی یکسان برای اعضای یک گروه قومی برخوردار نیستند. افراد مطابق با شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یکی از عناصر هویتی خود را بیشتر ابراز می‌دارند و برای آن ارزش بیشتری قائل می‌شوند. برخی از اوقات آن‌ها هویت خود را براساس شغل و گاهی براساس زبان، مذهب و غیره توصیف می‌کنند. به‌نظر مارسل بازن در شمال و غرب گیلان هویت هر گروه قومی از طریق شغل یا فعالیت وی مشخص می‌شود. وی می‌نویسد: «من توانستم مشاهده کنم که در شمال ایران گاوها توسط کردها، و گوسفندها به وسیلهٔ تالش‌ها پرورش داده شده‌اند. پشم این گوسفندان توسط صنعتگران تات به نمد تبدیل شده بود. کارهای فصلی آماده ساختن شالیزارها در بخش بزرگی از منطقه توسط کارگران فصلی

ترک خلخال صورت پذیرفته بود و ترک‌های دیگر خلخال با تاجران گیلک فعالیت‌های تجاری را انجام می‌دادند. صید ماهی خاویار توسط ترک‌ها انجام می‌شد که از دشت‌های اردبیل می‌آمدند.» (Bazin, 1988: 77).

هدف از طرح این مسائل این است که عوامل اثرگذار بر تغییر هویت گالش‌های قاسم‌آباد نشان داده شود. بدین‌منظور تلاش خواهد شد که این عناصر در یک مقطع زمانی حدود یک قرن، از دهه ۱۹۱۰ (۱۲۸۹) تا دوره معاصر، مورد بررسی قرار داده شوند. آن‌ها شامل فعالیت، سرزمین، لباس و زبان هستند که هر یک از آن‌ها در دو مقطع زمانی قبل و بعد از اصلاحات ارضی ایران مورد بررسی قرار خواهند گرفت. دلیل انتخاب اصلاحات ارضی این بوده است که این مقوله عامل اصلی در تحولات بنیادی در جوامع روستایی ایران بوده است.

شغل

همان‌گونه که اشاره شد، فعالیت اصلی گالش‌های این منطقه پرورش دام، تولید پشم و تهیه فرآورده‌های لبنی بوده است. منابع تاریخی نشان می‌دهند که از زمان‌های گذشته گیل‌ها و گالش‌ها عاملان اصلی فعالیت‌های کشاورزی و دامداری در این منطقه بوده‌اند. گیل‌ها شالیزارها را به کمک «گاجمه» که نوعی گاواهن چوبی بود و توسط یک گاو کشیده می‌شد، شخم می‌زدند (Bazin and Bromberger, 1982: 18). آن‌ها مالک گاو‌ها بودند اما در بهار و تابستان گاوهای خود را به گالش‌ها می‌سپردند که آن‌ها را به طرف چراگاه‌های مرتفع هدایت کنند. در ازای این خدمت گالش‌ها طی مدت بیلاق از شیر گاو‌ها برای تولید فرآورده‌های لبنی استفاده می‌کردند. در پایان فصل دروی برنج، گاو‌ها به گیل‌ها برای چریدن در زمین‌های درو شده تحویل داده می‌شدند. برای زمستان، گیل‌ها این گاو‌ها را به طویله باز می‌گرداندند و آن‌ها را از طریق علوفه خشک مانند ساقه‌های برنج تغذیه می‌کردند. بعداً، علی‌رغم این‌که کشاورزان هنوز برای شخم زمین از گاو‌ها استفاده می‌کردند، گاوهای خود را به گالش‌ها فروختند، اما هنگام شخم آن‌ها را از گالش‌ها کرایه می‌کردند و اجاره را با برنج می‌پرداختند (عسگری خاقان، ۹۲، ۱۳۷۲).

این داده‌ها نشان می‌دهد که مناسبات اجتماعی در بین گیل‌ها و گالش‌های این منطقه اساساً بر مبادله گاو متمرکز شده بود. در سال ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) همراه با اصلاحات ارضی ایران ماشین‌های جدید کشاورزی مانند تراکتور دوچرخ (تلر)، خرمن‌کوب موتوری و کارخانه برنج‌کوبی در منطقه ظاهر شدند، و بسیاری از فنون کشاورزی، از جمله شخم زمین تغییر یافتند. نهایتاً استفاده از گاو در فعالیت‌های کشاورزی از بین رفت و کشاورزان به جای آن از

تراکتور دوچرخ استفاده کردند. به‌دنبال این تحول گالش‌ها نیز به تدریج شروع به فروش دام‌های خود کردند. متأسفانه داده‌های دقیق آماری در مورد تعداد این خانواده‌ها موجود نیست اما تعداد دام‌های قاسم‌آباد یک اکت مهم از ۱۰۹۵۹ رأس در سال ۱۳۴۵ به ۴۴۴۴ در سال ۱۳۶۰ را نشان می‌دهد. شرایط موجود این دامداران را وادار به انتخاب‌های متعدد نمود. کاشت برنج یک کاشت دقیق بود که به دانش فنی ویژه‌ای نیاز داشت، و کاشت چای ضرورت استقرار نیروی انسانی را در منطقه از نیمه اردیبهشت ماه تا پایان آبان ماه ایجاد می‌کرد. این دوره همزمان با زمان حضور گالش‌ها در جواهردهشت بود بنابراین آن‌ها ترجیح دادند که باغ‌های مرکبات را بخرند، زیرا این فعالیت به دانش فنی ویژه‌ای نیاز نداشت و تقویم فعالیت‌های آن مطابق با حضور دامداران در قاسم‌آباد بود.

بنابراین مشخص شد که دامداری یکی از عناصر بنیادی هویتی گالش‌ها است. به‌طوری‌که دیگران و حتی خود آن‌ها، این عامل را به‌عنوان وجه متمایزکننده از سایر گروه‌های اجتماعی برمی‌شمردند. سؤال اساسی این است که آیا این تغییر فعالیت (گذر از دامداری به باغداری) تأثیری بر تعلقات قومی آنان بر جای گذاشته است. بدین منظور در ماه آبان سال ۱۳۸۰ یک نمونه کوچک از گالش‌های قاسم‌آباد که از سه گروه تشکیل شده بود، انتخاب گردید:

۱. گالش‌هایی که دارای باغ مرکبات بودند ولی هیچ‌گونه دامی نداشتند.
۲. گالش‌هایی که به دامداری می‌پرداختند ولی فاقد باغ مرکبات بودند.
۳. گالش‌هایی که به فعالیت‌های دیگری مانند کارگری در باغات چای و پرتقال می‌پرداختند، یا این‌که کارهای ساختمان‌سازی در شهرهای نزدیک مانند کلاچای، چابکسر و رامسر را انجام می‌دادند.

۲. تعلق قومی گالش‌ها نسبت به شغل خود (قاسم‌آباد، آبان سال ۱۳۸۰)

گالش‌ها	دامداری	باغداری	برنج‌کاری	متفاوت
دارای دام	۱۰۰	—	—	—
باغدار، فاقد دام	۱۳۰	۳۰	—	—
فعالیت‌های دیگر	۱۱۰	۳۰	—	—
جمع	۳۴۰	۶۰	—	—

نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که از بین ۴۰۰ دامدار که مورد سؤال واقع شدند ۳۴۰ نفر در پاسخ به این پرسش که گالش کیست؟ پاسخ دادند که گالش کسی است که به فعالیت دامداری می‌پردازد و هویت گالش براساس فعالیت دامداری معرفی می‌شود، در صورتی‌که فقط ۱۰۰ نفر

از آن‌ها دارای دام بوده و به دامداری می‌پرداختند. حدود ۱۳۰ نفر از آن‌ها دارای باغ مرکبات بودند و هیچ دامی نداشتند، و ۱۱۰ نفر آن‌ها نیز به فعالیت‌های متفرقه غیر از دامداری می‌پرداخته‌اند. این موضوع نشان می‌دهد که آن‌ها گرچه این فعالیت را ترک کرده‌اند، اما هنوز خود را متعلق به آن حس می‌کنند. در واقع تغییر فعالیت گالش‌ها که با جایگزینی فعالیت‌های مربوط به مراقبت از باغ‌های مرکبات و چیدن پرتقال به جای مراقبت از دام‌ها، تولید پشم و تهیه فرآورده‌های لبنی همراه گردیده است، تأثیری بر تعلق شغلی و حرفه‌ای این گروه در ارتباط با دامداری برجای نگذاشته است.

سرزمین

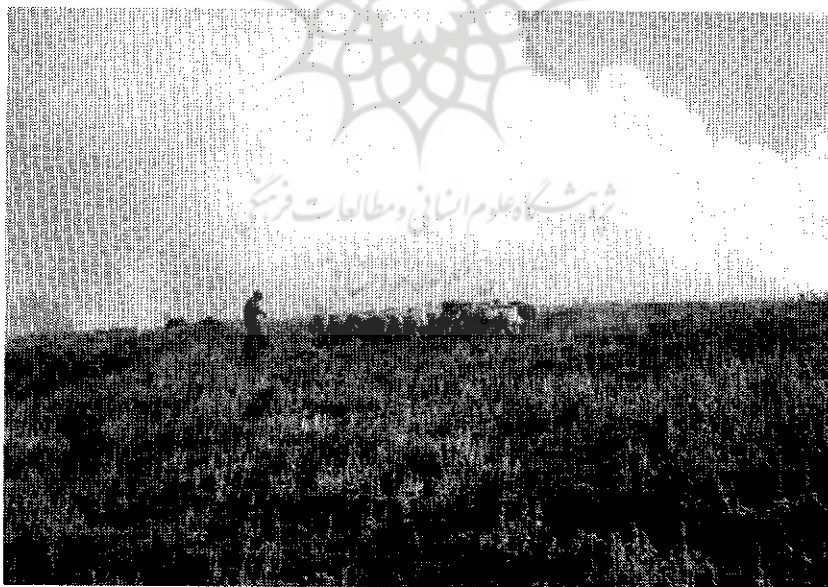
جواهر دشت سرزمین اصلی گالش‌ها است که برای فصولی از سال از روستاهای قاسم‌آباد و سیاهکل رود به آن‌جا می‌روند. اکنون حضور دامداران قاسم‌آباد در سرزمین اجدادی خود (جواهر دشت) از طریق فعالیت اصلی آن‌ها یعنی دامداری بررسی می‌شود. در دوره قبل از اصلاحات ارضی ایران (قبل از مکانیزاسیون کشاورزی) گالش‌ها حدود ۶ تا ۸ ماه از سال در جواهر دشت اقامت می‌کردند. (Bromberger, 1974: 20, 56-57; Pour-Fikoui and Bazin 1978: 11). در آغاز بهار پس از تحویل سال نو، آن‌ها خانه‌های خود را در قاسم‌آباد ترک می‌کردند. این جابه‌جایی به منظور دستیابی به چراگاه‌های مرتفع برای تغذیه دام‌ها صورت می‌پذیرفت. آن‌ها در ابتدا دام‌های کوچک و سپس دام‌های بزرگ را هدایت می‌کردند. این جابه‌جایی با تقویم فعالیت‌های کشاورزی منطبق بود. زیرا دو هفته بعد از آغاز سال جدید (نوروز) زمان بدرپاشی برنج در شالیزارهای قاسم‌آباد بوده است. اگر دام‌ها در قاسم‌آباد می‌ماندند، به شالیزارها و باغ‌ها آسیب می‌رساندند. بنابراین لازم بود که آن‌ها را از منطقه دور کنند. گالش‌ها دام‌ها را به جواهر دشت می‌بردند، جایی که مراتع تازه برای دام‌ها وجود داشت. آن‌ها ۵ ماه گاو‌ها را در جواهر دشت نگاه می‌داشتند. سپس در پایان تابستان به قاسم‌آباد برمی‌گشتند.

دوره اقامت دامداران در سرزمین خود (جواهر دشت)

مدت اقامت	زمان اقامت	مقولات
۵ ماه	از اواسط اردیبهشت تا پایان شهریور	— دامداران دارای گاو
۷ ماه	از اواسط فروردین تا پایان آبان	— دامداران دارای گوسفند و بز
۳ ماه	از تیرماه تا پایان شهریور ماه	— دامداران دارای باغ‌های مرکبات
۳ ماه	از تیرماه تا پایان شهریور ماه	— دامداران دارای فعالیت‌های متنوع



تصویر ۵. جواهردشت (مردادماه ۱۳۸۱).



تصویر ۶. دام‌های قاسم‌آباد (جواهردشت، شهریورماه ۱۳۸۱).

از آن جایی که در گذشته هدف اصلی گالش‌ها انتقال دام‌ها به چراگاه‌ها و فعالیت‌های مربوط به تولید فرآورده‌های لبنی و تولید پشم بوده است، سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا آن‌ها که اکنون هیچ دامی ندارند و فقط صاحب باغ مرکبات هستند هنوز به این جابه‌جایی نیاز دارند؟ در واقع امروز جابه‌جایی این دامداران فقط به منظور گذراندن تعطیلات تابستانی است که طی سه ماه از سال صورت می‌پذیرد. در نتیجه، جواهردشت که قلمرو اصلی اقامت قومی آن‌ها بوده است که طی هفت ماه از سال در آن اقامت می‌کردند، اکنون تبدیل به قلمرو ثانویهٔ اقامتی آن‌ها شده است که طی سه ماه از سال در آن زندگی می‌کنند.

لباس

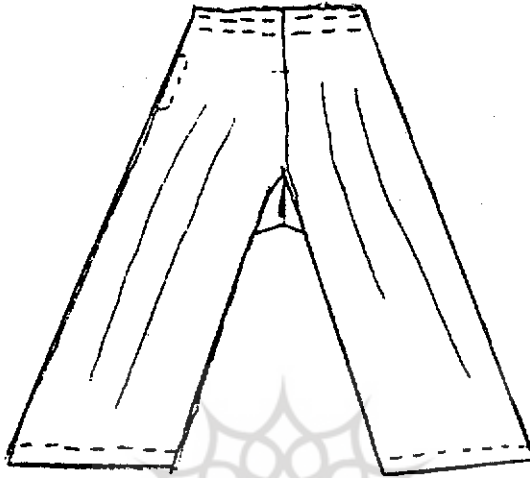
یکی از ابزارهای شناخت هویت فرهنگی جوامع لباس است. لباس قدیمی زنان و مردان گالش با فعالیت آن‌ها یعنی دامداری مطابق بوده است. مردان یک کلاه پشمی بر سر می‌گذاشتند. این کلاه باعث حفاظت سر از گرمای خورشید و نیز سرمای زمستان می‌گردید. آن‌ها این کلاه‌ها را از نمدمالان می‌خریدند و در مقابل به آن‌ها پشم خام می‌دادند. این کلاه مشابه کلاهی بود که ژان پی‌یر دیگر در نزد اقوام بختیاری با نام «شوکلا» مشاهده کرده بود که توسط مردان مجرد و فقیر مورد استفاده قرار می‌گرفت (Digard, 1981: 205). اکنون این کلاه در قاسم‌آباد فقط توسط مالکان بزرگ دام که به سرگالش موسوم هستند، استفاده می‌شود.



طرح ۱. کلاه گالش‌ها (پشم‌کلاه)

در گذشته شلوار مردان گالش از پشم تهیه می‌شد که به «پشم چغا» یا «پشم شلوار» موسوم بود. این شلوار برای زندگی در کوهستان و دشت مناسب بود. امروزه دیگر دامداران این منطقه از این شلوار استفاده نمی‌کنند. آن‌ها در کوهستان و دشت از یک شلوار ساده استفاده می‌کنند. پیراهن مردان هم از پشم تهیه می‌شد که بلندی آن تا روی زانو می‌رسید، این لباس نیز توسط زنان تهیه می‌گردید. امروزه پیراهن‌های آماده شهری جایگزین پیراهن‌های سنتی گردیده‌اند که از فروشگاه‌های شهر خریداری می‌شوند. براساس گفته‌های ریش‌سفیدان،

مردان یک جلیقه بدون آستین تا بالای کمر بر تن می‌کردند که امروزه استفاده از آن نیز منسوخ گردیده است.



طرح ۲. شلوار گالش‌ها (پشم چغا)

گالش‌های قاسم‌آباد از دوکت ضخیم استفاده می‌کردند که از پشم ساخته شده بود و بدن آن‌ها را از سرما و گرما محافظت می‌کرد. امروزه فقط چوپانان از این کت‌ها استفاده می‌کنند. «گالوش» کفش‌هایی بود که از پوست گاو تهیه می‌شد و برای رفتن به کوهستان یا راه رفتن در جنگل مناسب بود. امروزه دیگر کسی در قاسم‌آباد یا جواهردشت گالوش تهیه نمی‌کند و چکمه‌های سیاه صنعتی و پلاستیکی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

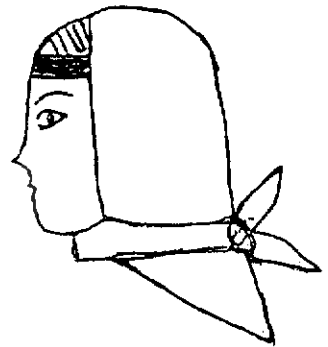


طرح ۳. کفش سنتی گالش‌ها (گالوش)

برخلاف مردان، لباس زنان از پارچه‌های صنعتی تهیه می‌شد که خود آن را می‌دوختند. این لباس‌ها نیز تغییراتی را پذیرا گردیده‌اند. آن‌ها یک روسری بر سر می‌گذاشتند که از فروشگاه‌های شهرهای رامسر، کلاچای و چابکسر می‌خریدند. آن‌ها دو سر روسری را بر پشت گردن گره زده و در زیر آن یک پارچه باریک سیاه موسوم به «پیشانی‌بند» می‌بستند. امروزه به‌غیر از زنان سالخورده که این شیوه از حجاب را رعایت می‌کنند، بقیه یک روسری ساده بر سر می‌گذارند که مانند زنان شهری آن را در زیر چانه گره می‌زنند.

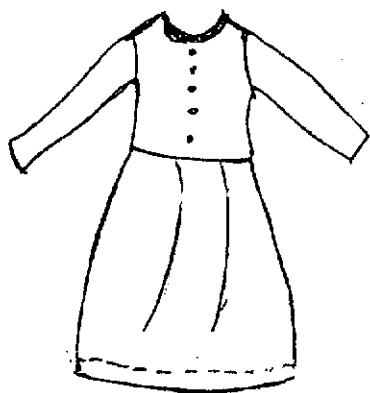


طرح ۵. شیوه جدید بر سر گذاشتن روسری توسط زنان گالش

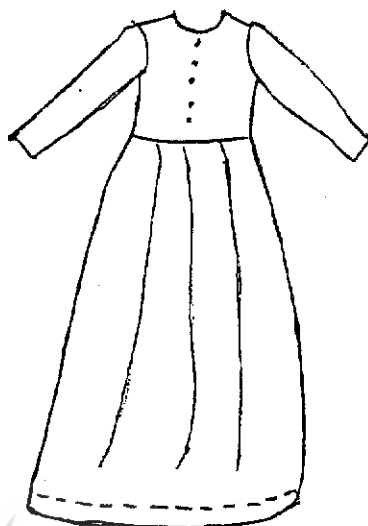


طرح ۴. شیوه سنتی بر سر گذاشتن روسری توسط زنان گالش

پیراهن زنان از پارچه‌های کتان بود که در منازل تهیه می‌شد و بلندی آن تا میچ پا می‌رسید. زنان بر روی این پیراهن یک جلیقه بر تن می‌کردند که دارای آستین‌های تنگ بوده و بلندی آن تا کمر می‌رسید. در زیر این پیراهن شلوار گشادی می‌پوشیدند که از ۷ تا ۸ متر پارچه تهیه می‌گردید. این شلوار مشابه همان شلواری بود که ژان پی‌یر دیگر در نزد زنان بختیاری ایران مشاهده کرده بود (*ibid.*, 218-219). امروزه فقط زنان سالخورده از این شلوارها استفاده می‌کنند و سایر زنان گالش مانند زنان گیل به شیوه سایر زنان روستایی در نقاط دیگر ایران لباس می‌پوشند: یک پیراهن ساده تا زانو و یک شلوار ساده در زیر آن؛ تنها تفاوت آن‌ها با زنان سایر نقاط ایران در این است که آن‌ها یک چادرشب به دور کمر خود می‌بندند. علاوه بر این، زنان دامداران از کفش‌های پلاستیکی استفاده می‌کردند که به آن‌ها گالش گفته می‌شد و از مغازه‌های شهر خریداری می‌شدند. امروزه به‌غیر از زنان سالخورده، سایر زنان گالش از یک کفش ساده مانند شهرنشینان استفاده می‌کنند.



طرح ۷. پیراهن جدید زنان گالش



طرح ۶. پیراهن سنتی زنان گالش



طرح ۹. شلوار جدید زنان گالش



طرح ۸. شلوار زنان گالش (دراز تنبان)

در جمع‌بندی می‌توان گفت که تغییر لباس دامداران این منطقه در موارد زیر صورت پذیرفته است: ۱) مواد اولیه: کاربرد پشم برای شلوار مردان و پوست گاو برای کفش‌های آنان منسوخ گردیده است. ۲) استفاده از برخی از قطعات لباس به طبقات مختلف سنی یا فعالیت تخصیص یافته است: الف) کت‌های زمخت پشمی (شولا و کلاه‌گیر) که کلیه مردان گالش از آن استفاده می‌کردند، اکنون فقط توسط چوپانان مورد استفاده قرار می‌گیرد. ب) پیشانی بند سیاه امروزه فقط توسط زنان مسن مورد استفاده قرار می‌گیرد. پ) امروزه فقط مالکان بزرگ دام از کلاه پشمی استفاده می‌کنند.

پرسش اصلی این است به‌غیر از دامدارانی که باغداری می‌کنند، آیا بقیه نیز این تغییر پوشاک را پذیرا گردیده‌اند؟ پاسخ ما به این سؤال مثبت است. اکنون همهٔ گالش‌های این منطقه مانند کشاورزان یا ساکنان شهرها لباس می‌پوشند. مردان دیگر کلاه پشمی بر سر نمی‌گذارند، آن‌ها یک شلوار و یک پیراهن ساده بر تن می‌کنند. زنان نیز مانند زنان کشاورزان لباس بر تن می‌کنند: یک پیراهن ساده تا زانو و یک شلوار کتانی و یک روسری بدون پیشانی بند سیاه. در خارج از خانه آن‌ها یک مانتو تا روی زانو یا یک چادر سیاه بر سر می‌کنند.

زبان

زبان نقش مهمی در بین عناصر تشکیل‌دهندهٔ هویت قومی یک گروه در جامعه ایفا می‌کند. در قاسم‌آباد، تنوع زبانی با تنوع فعالیت‌ها و تعلق قومی ترکیب شده است. این مطلب را می‌توان در خلال مناسبات گروه‌های اجتماعی با یکدیگر تشخیص داد. در گذشته گالش‌های این منطقه هویت خود را از طریق گویش خاص خود ابراز می‌کردند. آن‌ها به هویت قومی خود که پیرامون فعالیت دامداری و گویش گیلکی گالشی شکل گرفته بود، وابسته بودند. رفتار زبانی این دامداران یک هویت ویژه برای آن‌ها تثبیت کرده بود که آن‌ها را از سایر گروه‌های اجتماعی متمایز می‌کرد. این رفتار زبانی به‌طور تاریخی با طرد این گروه توسط گروه‌های دیگر اجتماعی همراه گردیده بود، و به یک تفکیک و جدایی قومی (با گیل‌ها و فارسی‌زبانان) منجر شده بود. هویت زبانی گالش‌ها نه تنها آن‌ها را در مقابل فارسی‌زبانان قرار داده بود بلکه آن‌ها را از بقیهٔ افرادی که گویش گیلکی داشتند، نیز متمایز می‌ساخت. اما در بین آن‌ها میزانی از درک متقابل ایجاد می‌کرد که منجر به نوعی تجانس اجتماعی گردیده بود. اکنون این تعلق هویتی که وابسته به زبان بود، دچار تغییراتی شده است. رفتار زبانی گالش‌ها را می‌توان از طریق دو عنصر مورد بررسی قرار داد: دایرهٔ مناسبات اجتماعی و مدت زمان حضور در جواهردهشت. قبل از مکانیزه شدن کشاورزی و انجام اصلاحات ارضی در ایران، از آن‌جایی که گیل‌ها برای

شخم زمین از گاو استفاده می‌کردند، و فعالیت اصلی گالش‌ها دامداری بود، مناسبات اجتماعی - حرفه‌ای گالش‌ها در قاسم‌آباد محدود به گروه گیاه‌ها و نمدمالان بود. بدین شکل که گاوهای خود را برای شخم شالیزارها به گیل‌ها کرایه می‌دادند. این مناسبت با نمدمالان نیز براساس مبادلهٔ پشم شکل گرفته بود. گالش‌ها در مناسبات اجتماعی با گویش قومی خود یعنی گیلکی گالشی تکلم می‌کردند که برای گروه‌های بومی منطقه قابل درک بود. آن‌ها مناسبات اجتماعی چندانی با گروه‌های مهاجر مانند ترک‌ها و کردها و نیز دیگر فارسی‌زبانان نداشتند. از طرف دیگر، در زمان اقامت در جواهردشت نیز با گویش اصلی خود یعنی گیلکی گالشی صحبت می‌کردند، چون در این منطقهٔ بیلاقی همه دامدار و گالش بودند. اما با تغییر فعالیت (گذر از دامداری به باغداری) که با فروش دام‌ها و خرید باغ‌های مرکبات همراه گردید، آن‌ها مجبور شدند که کارگران کشاورزی را برای چیدن پرتقال استخدام نمایند. همچنین محصولات خود را به تاجرانی که از شهرها می‌آیند و به زبان فارسی صحبت می‌کنند بفروشند. این مسائل آن‌ها را وادار کرده که برای فعالیت‌های روزمره بیشتر به زبان فارسی صحبت کنند تا به گویش مادری خود یعنی گیلکی گالشی. بنابراین گسترده‌تر شدن دایرهٔ مناسبات اجتماعی گالش‌ها بر رفتار زبانی آن‌ها تأثیر گذارده است و به افزایش کاربرد زبان فارسی و کاهش کاربرد گویش گیلکی گالشی انجامیده است.

سرزمین عنصر دیگری است که بر رفتار زبانی گالش‌ها تأثیر گذارده است. این عامل به مدت اقامت دامداران در جواهردشت (جایی که همه گالش بودند و با گویش گیلکی گالشی صحبت می‌کردند) بستگی دارد. زمانی که فعالیت اصلی گالش‌ها دامپروری بود، آن‌ها شش ماه از سال را در جواهردشت می‌ماندند و با زبان مادری خود صحبت می‌کردند. همراه با تغییر فعالیت و ترک دامداری، آن‌ها حدود نه تا ده ماه در دشت یعنی قاسم‌آباد زندگی می‌کنند، جایی که برای ارتباط با گروه‌های دیگر اجتماعی باید با زبان فارسی صحبت کنند. بنابراین نتیجه گرفته می‌شود که رفتار زبانی گالش‌ها تحت تأثیر فعالیت آن‌ها یعنی دامداری بوده است.

واحدهای ارجاع تعلق سرزمینی

در فرآیند شبیه‌سازی قومی، یکی از معیارهای مهم برای تحلیل نزدیکی یا دوری گروه‌های قومی مطالعهٔ واحدهای ارجاع تعلق سرزمینی است. عناصر هویت جمعی دو گروه گیل‌ها و گالش‌های قاسم‌آباد بر روی سه عنصر مذهب، ملت و منطقه پایه‌گذاری شده است. به اعتقاد یان ریشار هویت می‌تواند در سطوح متفاوت: روستا، استان، ملت و امپراتوری ظهور کند (Richard 1988: 267).

همان‌گونه که شرح داده شد، دو گروه گیل و گالش ایرانی هستند. در منطقه قاسم‌آباد که شامل گروه‌های بومی و نیز مهاجرین ترک، عراقی و افغانی است، آن‌ها به وسیله این هویت منطقه‌ای از یکدیگر متمایز می‌شوند. آن‌ها شیعه و مسلمان‌اند و دارای تعلق مذهبی مشترکی هستند. همچنین آن‌ها در قاسم‌آباد متولد شده‌اند و در آن‌جا زندگی می‌کنند. بنابراین دارای تعلق سرزمینی مشترکی هستند.

برای بررسی واحدهای ارجاع تعلق سرزمینی این دو گروه در سال ۱۳۸۱، تحقیقی در مورد نمونه‌ای از گیل‌ها و گالش‌ها در دو منطقه متفاوت (داخل منطقه قاسم‌آباد و خارج از منطقه در شهرهای نزدیک مانند کلاچای، چابکسر و رامسر) انجام شد. برای این مطالعه چهار واحد ارجاع تعلق سرزمینی در نظر گرفته شد:

۱. استان: گیلان.

۲. منطقه: قاسم‌آباد. واژه منطقه برای قاسم‌آباد به این دلیل انتخاب شده است که نام اکثریت این روستاها به قاسم‌آباد ختم شده و از نظر جغرافیایی در کنار هم قرار گرفته‌اند.

۳. روستا: هریک از هفت روستای قاسم‌آباد (بالا محله، پایین محله، بندین، توسکامحله، خانسر، ملک میان، قاسم‌آباد سفلی، ملک میان) به‌عنوان یک واحد تعلق سرزمینی در نظر گرفته شدند.

۴. محله: به‌عنوان کوچک‌ترین واحد مرجع تعلق سرزمینی در نظر گرفته شد که شامل چندین خانه، تشکیلات تجاری مانند بقالی، نانوايي، قهوه‌خانه و غیره بود. در زمان تحقیق ۱۷ محله در کل منطقه قاسم‌آباد وجود داشت که هریک از آن‌ها به‌عنوان یک واحد تعلق سرزمینی در نظر گرفته شدند.

واحدهای ارجاع تعلق سرزمینی گیل‌ها و گالش‌ها

خارج منطقه قاسم‌آباد		داخل منطقه قاسم‌آباد			گروه‌های قومی
محله	روستا	محله	روستا	استان	
—	۲۰۰	—	۳۰	۱۷۰	گیل‌ها
—	۲۰۰	—	۲۰	۱۸۰	گالش‌ها
—	۴۰۰	—	۵۰	۳۵۰	جمع

در این تحقیق سؤالاتی از دو گروه نمونه که شامل گیل‌ها و گالش‌های قاسم‌آباد بودند در مورد منشأ تعلق سرزمینی با استناد به واحدهای متفاوت: استان، منطقه، روستا، محله مطرح

گردید. نتایج به صورت زیر به دست آمد:

در داخل منطقه قاسم‌آباد، ۱۷۰ گیل و ۱۸۰ گالش به محله خود ارجاع دادند. برای مثال آن‌ها گفتند ما از بیجار پس یا گالش محله هستیم، ۳۰ گیل و ۲۰ گالش به منطقه خود یعنی قاسم‌آباد اشاره داشتند. در خارج از منطقه قاسم‌آباد یعنی در شهرهای مجاور نظیر رامسر، رودسر و کلاچای، کل افراد جامعه آماری (۲۰۰ گیل و ۲۰۰ گالش) به منطقه خود یعنی به قاسم‌آباد ارجاع دادند. این تحقیق نشان می‌دهد که هرچه گیل‌ها و گالش‌ها از منطقه خود یعنی قاسم‌آباد دور می‌شوند، احساس تعلق به آن قوی‌تر می‌گردد و در هر شرایطی آن را ابراز می‌دارند. این مطالعه در جواهردشت (سرزمین اصلی گالش‌ها) نیز بر روی گروهی از گالش‌ها انجام شد، اما نکته جالب توجه این‌جا بود که آن‌ها وقتی در جواهردشت بودند دیگر به قاسم‌آباد ارجاع نمی‌دادند بلکه واژه گیلان را برای همه مناطقی که در دشت و در ساحل دریا قرار گرفته‌اند، از جمله قاسم‌آباد اطلاق می‌کردند. در واقع برای گالش‌ها به جز مراتع کوهستانی، «سرزمین‌های دیگر» عبارت است از گیلان یا قلمرو گیل‌ها.

نتیجه‌گیری: یک تشابه قومی ناکامل

بحث رویداد قومی قاسم‌آباد بیانگر پیچیدگی و چند علیتی بودن پدیده‌های هویتی است. در این مقاله تلاش شد علت تحول مرزهای قومی و عناصر هویتی گالش‌ها نشان داده شود. این مباحث شواهدی بر اثبات فرضیات مطرح شده است. در این مقاله مشخص گردید عناصر هویتی که دو گروه گیل‌ها و گالش‌ها را از هم متمایز می‌سازند، شامل زبان، فعالیت، سرزمین، مسکن، لباس و واحدهای اندازه‌گیری است. تحلیل تطبیقی عناصر هویتی گالش‌ها در زمان گذشته و دوره معاصر نشان داد که فعالیت دامداری عنصر اصلی تعلق هویتی گالش‌ها است که امروزه نیز آن‌ها علی‌رغم کلیه تحولاتی که پذیرا گردیده‌اند، به آن استناد می‌کنند.

مطالعه واحدهای ارجاع تعلق قومی این دو گروه نوعی نزدیکی قومی را در بین آن‌ها نشان می‌دهد. هر اندازه آن‌ها از قاسم‌آباد دور می‌شوند احساس تعلق به این منطقه قوی‌تر می‌شود. وقتی که گالش‌ها به قلمرو خود یعنی جواهردشت می‌رسند، تعلق سرزمینی آن‌ها به قاسم‌آباد ضعیف‌تر می‌شود. فرآیند نزدیکی قومی گیل‌ها و گالش‌ها از سال‌های پس از اصلاحات ارضی ایران شروع شده است که در سیاست‌های آن توجه کمی به دامداری شده بود، به نحوی که پس از انجام آن برخی از خانواده‌های گالش شروع به فروش دام‌های خود برای خریدن باغ‌های مرکبات از گیل‌ها نمودند. به دنبال این تغییر فعالیت، عناصر هویتی این گروه مانند فعالیت، زبان و لباس به مرور زمان یا به منظور انطباق با شرایط تغییر کرد، یا ناپدید گردید. تشابه

و انطباق با گیل‌ها از اصول اساسی این دگرگونی بوده‌اند. اکنون گالش‌ها مانند گیل‌ها به باغداری می‌پردازند، از لباس‌های سنتی خود استفاده نمی‌کنند و مانند گیل‌ها لباس می‌پوشند. آن‌ها دیگر از نان سنتی خود استفاده نمی‌کنند، بلکه مانند مردم شهر از نانویی نان می‌خرند. یک عنصر دیگر که در محیط داخلی قاسم‌آباد این فرآیند را تسهیل کرده است، جریان ازدواج بین این دو گروه بوده است. در بهار سال ۱۳۸۰ ما یک تحقیق میدانی در بین ۴۰۰ جوان بین ۱۷ تا ۲۸ ساله در محله‌های متفاوت روستاهای قاسم‌آباد انجام دادیم و در مورد منشأ والدین آن‌ها سؤال کردیم. نتایج به شرح زیر بود:

- ۳۲۰ نفر از آن‌ها دارای والدینی از هر دو گروه یعنی گیل و گالش بودند.
- ۳۰ نفر از آن‌ها یکی از والدین‌شان گیل یا گالش و دیگری از گروه نمدمالان بود.
- ۵۰ نفر از آن‌ها دارای یک والد گیل یا گالش و والد از روستاهای دیگر قاسم‌آباد بودند.

این تحقیق نشان می‌دهد که هیچ‌یک از جوانان مورد بررسی والدینی از یک گروه قومی واحد (یعنی گیل یا گالش) نداشته‌اند. نسل جدیدی که در این خانواده‌ها به دنیا آمده‌اند نتیجه یک ترکیب قومی هستند که البته بیشتر ترجیح می‌دهند آن‌ها را به گیل‌ها منتسب کنند تا گالش‌ها.

تحلیل رویداد قومی این جامعه مشخص می‌کند که فرآیند شبیه‌سازی قومی یک گروه با دیگری، یک دگرگونی ناگهانی در همه جنبه‌های هویتی نیست. زیرا گذار از یک قوم و تعلق هویتی به قوم و هویتی دیگر، یک فرآیند تدریجی است که باید از طریق مراحل ویژه‌ای صورت پذیرد.

نهایتاً، ما دریافتیم که اکنون گالش‌ها مانند گیل‌ها زندگی می‌کنند: به کاشت مرکبات می‌پردازند، مانند آن‌ها برنج می‌خورند و مانند آن‌ها لباس می‌پوشند. زنان آن‌ها چادرشپ می‌بافند. اما با وجود همه این تشابهات قومی که در اعمال و رفتارهای گالش‌ها مشاهده می‌شود، می‌توان با احتیاط گفت که آن‌ها هنوز از گیل‌ها متفاوتند. نکته دیگری را که باید در نظر گرفت، این است که قاسم‌آباد یک جامعه در حال تحول است و فرآیند شبیه‌سازی قومی یک فرآیند تدریجی و طولانی است. هنوز می‌توان گالش‌هایی را یافت که حدود شش ماه از سال را در مراتع و کوهستان‌ها سپری می‌کنند.

منابع

- عسگری خانقاه، اصغر، روستای قاسم‌آباد گیلان، تهران، نوید شیراز، ۱۳۷۲.
- محب‌حسینی، م. پژوهشی پیرامون نقش‌های زیستی، فرهنگی و اجتماعی زنان در روستای قاسم‌آباد گیلان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- محب‌حسینی، م. زنان روستایی منطقه قاسم‌آباد گیلان، پژوهشی مردم‌شناختی، اقتصاد کشاورزی و توسعه، فصلنامه علمی-پژوهشی مرکز مطالعات و اقتصاد کشاورزی (ویژه‌نامه نقش زنان در کشاورزی) وزارت کشاورزی، سال سوم، بهار ۱۳۷۴.
- محب‌حسینی، م. مدل انسان‌شناختی بررسی تغییرات فنی، فرهنگی و اجتماعی: مطالعه موردی: یک منطقه روستایی در شرق گیلان، نامه انسان‌شناسی، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۳۸۳ (انتشار شهریور ۸۵).

- Barth, F. (1969) *Ethnic Groups and Boundaries*, Boston, U.S.A, Brown and Company.
- Bazin, M. (1988), "Ethnies et groupes socio-professionnels dans le nord de l'Iran", in: *Le fait ethnique en Iran et en Afghanistan*, Paris, C.N.R.S, pp. 77-88.
- Bazin, M. (1991), "Identité ethnique et identité régionale en Iran et en Asie centrale", in: *Des Ethnies aux Nations en Asie Centrale*, Revue du Monde Musulman et de la Méditerranée, 59-60, Paris, Edisud, pp 101-116.
- Bazin and Bromberger (1982), *Gilan and Azarbayjan oriental*, Paris, Editions Recherches Sur Les Civilizations.
- Benoist, J-M. (1977), "Facettes de l'identité" in: *l'identité* (séminaire de Lévi-Strauss) Paris, Quadriga/Puf, pp. 13-23.
- Bromberger, Ch. (1988), "Comment peut-on être Rašti? Contenus, perceptions et implications du fait ethnique dans le nord de l'Iran", in *Le fait ethnique en Iran et en Afghanistan*, Paris, C.N.R.S, pp. 89-107.
- _____ (1974), "Habitation du Gilan" *Objets et Mondes*, XIV, Paris, pp. 3-56.
- Buijs, C, *Furs and Fabrics* (2004): Transformations, Clothing and Identity in East Greenland, Metherlands, Research School CNWS, Leiden University.
- Codier, A., (1999), "Stéréotype" in: *Dictionnaire de Sociologie*, sous la direction de A. Akouin et P. Ansart. Paris, Le Robert-Seuil, pp. 505-506.
- Digard, J-P. (1981), *Techniques des nomades Baxtyâri d'Iran*, Paris, Editions de La Maison des Sciences de l'homme.
- _____ (1987), "Jeux de structures, segmentarité et pouvoir chez les nomades Baxtyari d'Iran", *L'homme*, 102, pp. 11-53.
- _____ (1988), "Introduction générale" in: *Le fait ethnique en Iran et en Afghanistan*, Paris, CNRS, pp. 7-14.

- Dupaig, B. (2000), *Asie nomade*, Paris, édition Hazen.
- Edward, E.J et Andrew, M.C. (1999), "Stéréotypes" in: *Dictionnaire de Sociologie*, sous la direction de A. Akoun et P. Ansart, Paris, Le Robert, Seuil, pp. 843-844.
- Formoso, B. (2001), "L'ethnie en question, débat sur l'identité" in: *Ethnologie, concepts et aires culturelles* (sous la direction de Martine Segalen), Paris, Armand Colin, pp. 15-30.
- Geraud, M-O; Leservoisier, O; Pottier, R. (2000) *Les notions clés de l'ethnologie; analyses et textes*, Paris, Armand Colin.
- Gossiaux, J.F. (1997), "Ethnie, ethnologie, ethnicité", in *Ethnologie Française*, pp. 329-334.
- Hourcade, B, (2002) *Iran, nouvelles identités d'une République*, Paris, Éditions Bélin.
- Levi-Strauss, C. (1977), *Identité*, (Séminaire), Paris, Quadrige/Puf.
- Martiniello, M. (1995), *L'ethnicité dans les sciences sociales contemporaines*, Paris, Presses universitaires de France.
- Moheb Hosseini, M. (2004), *Qasem-Abad d'hier et d'aujourd'hui (Iran septentrional), changements techniques et sociaux*, thèse de doctorat, école doctorale des sciences de la nature et de l'homme, MNHN, Paris.
- Orywall, E., (1988), "Conceptual and Methodological Considerations" in: *Le Fait Ethnique en Iran et en Afganistan*, Paris, CNRS, pp. 35-40.
- Pour-Fikouoi, A; Bazin, M. (1978), *Élevage et vie pastorale dans le Gilan (Iran septentrional)*, Publication du Département de Géographie de l'Université de Paris-Sorbonne.
- Richard, Y. (1988), Du nationalisme à l'islamisme: dimensions de l'identité ethnique en Iran in *Le fait Ethnique en Iran et en Afghanistan*, Paris, CNRS, pp 267-275.
- Robert, P. (1985), *Dictionnaire de la langue Française*, Canada.
- Stahl, P-H. (1977), "Soi-même et les autres, quelques exemples balkaniques" in: *L'identité* (séminaire de Lévi-Strauss), Paris, Quadrige/Puf, pp. 287-303.
- Stilo, D. (2001), Languages (Gilan) in *Encyclopedia Iranica*, X New York, Bibliotheca Persia Press, pp. 660-668.
- Taylor, A.C. (2000), "Ethnie" in: *Dictionnaire de l'Ethnologie et de l'Anthropologie*, Bonte-Izard ed, Quadrige/Presses Universitaires de France, pp. 242-244.
- Zenner, W.P. (1996) "Ethnic Group" in *Encyclopedia of Cultural Anthropology*, David, L; Mel vin, ed. Henry Holt and Company. New-York: pp. 393-395.